

علل ابهام مکان در شاهنامه‌ی فردوسی

محمد رضا صالحی مازندرانی* نصرالله امامی** عبدالله ادیم***
دانشگاه شهید چمران اهواز

چکیده

حماسه‌های بزرگ همواره دارای ساختار محتوایی، بیانی و زبانی خاصی هستند که گویای وجوه مشترک این آثار است. از آن‌جا که زمان و مکان در آثار حماسی و روایت‌های گوناگون آن‌ها در نسل‌های مختلف تا زمان تکوین نهایی این قسم از آثار، دست‌خوش تغییرات مختلف می‌گردد، رفته رفته زمان و مکان، هویت آشکار و عینی خود را از دست می‌دهد و از این رو در حماسه‌های بزرگ، با ابهام در زمان و مکان روبه‌رو می‌شویم. در شاهنامه‌ی فردوسی نیز که یکی از شاهکارهای مسلّم در ادبیات حماسی جهان است، چنین جنبه‌ای کاملاً آشکار است و حماسه‌پژوهان و شاهنامه‌شناسان همواره بر وجود ابهام مکان همراه با ابهام زمان در این اثر سترگ استاد توس، تأکید ورزیده‌اند؛ ولی هرگز به علل این ابهام که محصول روایات مختلف شفاهی و نقل سینه به سینه آن‌هاست، توجهی نداشته‌اند. این مقاله با بررسی همه‌جانبه‌ی علل ابهام مکان در شاهنامه و شواهد تاریخی و جغرافیایی و آنچه از شاهنامه دریافت می‌شود، کوشیده‌است تا نکته‌های تازه و بی‌پیشینه‌ای را در این زمینه، مطرح کند و افق‌های روشنی را در این موضوع بگشاید.

واژه‌های کلیدی: حماسه، شاهنامه، ابهام مکان، ابهام زمان.

* استادیار زبان و ادبیات فارسی، salehi_mr20@yahoo.com

** استاد زبان و ادبیات فارسی، nasemami@yahoo.com

*** دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، aryana3022@yahoo.com (نویسنده‌ی مسئول)

۱. مقدمه

شاهنامه‌ی فردوسی یکی از آثار فاخر حماسی جهان است که در مقایسه با دیگر حماسه‌ها، از ویژگی‌های خاصی برخوردار است. از جمله‌ی این ویژگی‌های بارز ذاتی می‌توان به ابهام مکان اشاره کرد. در شاهنامه مانند سایر حماسه‌های طبیعی و ملی، زمان و مکان، وضوح و آشکارگی ندارد. استاد صفا درباره‌ی مبهم بودن زمان و مکان در شاهنامه می‌نویسد: «یکی از خصایص منظومه‌ی حماسی، ابهام زمان و مکان در آن است؛ به عبارت دیگر، منظومه‌ی حماسی در زمان و مکان، محدود نیست؛ زیرا هرچه صراحت زمان و مکان بیش‌تر باشد، صراحت و روشنی وقایع بیش‌تر است و در نتیجه وقایع داستانی و اساطیری به تاریخ، نزدیک‌تر می‌شود و ارزش حماسی منظومه بیش‌تر از میان می‌رود.» (صفا، ۱۳۸۹: ۱۲) گفتنی است که به دلیل همین عدم روشنی و وضوح است که تاکنون «مکان» در حماسه، مورد بررسی موشکافانه قرار نگرفته است و علمای ادب از دیرباز، به صورت محدود و در ضمن گفتار خود درباره‌ی حماسه یا موضوعات دیگر، بدان اشاره کرده‌اند.

«قدمعلی سرآمی»، شاهنامه‌پژوه معاصر، معتقد است که در حماسه‌ی حکیم توس که حماسه‌ای آمیخته از اسطوره، تاریخ و افسانه است، زمان و مکان دو مفهوم رنگ‌باخته و درهم‌تنیده شده‌اند (سرآمی، ۱۳۸۳: ۸۸۶) که به نظر می‌رسد، مرادش از «دو مفهوم رنگ‌باخته»، مبهم بودن زمان و مکان در حماسه است که با نشستن گرد بی‌زمانی و بی‌مکانی بر وقایع اسطوره‌ای و حماسی، وضوح و روشنی خود را از دست داده‌اند. به هر حال، یکی از جستارهای درخور نگرش که می‌توان در شاهنامه بدان پرداخت، بحث عنصر مکان و جلوه‌های ابهام‌آمیز آن است. بدیهی است پرده‌برداری از ابهام در عنصر مکان که پژوهشگران حماسه به آن اشاره کرده‌اند، از جمله موضوعات مهمی است که در این جستار به آن پرداخته شده‌است و نگارندگان برآنند تا با بیان نکته‌های تازه و روشنگر، موضوع ابهام مکان را در حماسه، به‌ویژه در شاهنامه‌ی فردوسی، بررسی و تحلیل کنند و با بیان نکته‌های تازه و درخور توجه در خصوص علل وجودی ابهام مکان در شاهنامه، برای روشن‌تر کردن این موضوع، گام بردارند. به نظر می‌رسد، مبهم بودن مکان در شاهنامه، معلول دلایل گوناگونی است که پژوهشگران تاکنون

چندان به آن نپرداخته‌اند و نگارندگان این مقاله در ادامه، به بررسی و تحلیل آن‌ها در این اثر سترگ حماسی پرداخته‌اند:

۲. تنوع منابع شاهنامه

یکی از دلایل وجود ابهام مکان در شاهنامه، وجود منابع متنوع شاهنامه است؛ استفاده از منابع گوناگون برای تدوین شاهنامه سبب شده است که درباره‌ی یک مکان، نظرهای متفاوتی در بخش‌های مختلف شاهنامه مشاهده شود. گویا این تشتت آرا نشأت گرفته از گوناگونی مآخذ شاهنامه بوده است که هم به صورت کتبی و هم به صورت شفاهی، مورد استفاده‌ی فردوسی قرار گرفته‌اند. به روایت پژوهشگران و خود استاد توس، اصلی‌ترین مآخذ در روایت شاهنامه، کتاب منشور شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده که خود بر اساس خدای‌نامک‌های دوره‌ی ساسانی، گردآوری و تدوین شده است. فردوسی خود به چگونگی فراهم آمدن شاهنامه‌ی ابومنصوری اشاره کرده است:

یکی نامه بود از گه باستان	فراوان بدو اندرون داستان
پراکنده در دست هر موبدی	ازو بهره‌ای نزد هر بخردی
یکی پهلوان بود دهقان نژاد	دلیر و بزرگ و خردمند و راد
پژوهنده‌ی روزگار نخست	گذشته سخن‌ها همه باز جست
ز هر کشوری موبدی سالخورد	بیاورد کاین نامه را یاد کرد...
بگفتند پیشش یکایک مهان	سخن‌های شاهان و گشت جهان
چو بشنید ازیشان سپهد سخن	یکی نامور نامه افکند بن

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج: ۱، ۱۲)

استاد صفا درباره‌ی این که آیا منبع اصلی فردوسی، شاهنامه‌ی ابومنصوری بوده است یا منابع دیگر، می‌نویسد: «فردوسی در بسیاری از جاهای شاهنامه، به یک کتاب به نام‌های نامه‌ی خسروی، نامه‌ی خسروان، نامه‌ی پهلوی، نامه‌ی شهریار، نامه‌ی باستان، نامه‌ی راستان، نامه‌ی شاهوار و یا مطلق "نامه" اشاره کرده است که روشن می‌شود این اشارات همه راجع به شاهنامه‌ی ابومنصوری است.» (صفا، ۱۳۸۹: ۲۰۴) همچنین وی بر این باور است که فردوسی به جز شاهنامه‌ی ابومنصوری از بعضی از داستان‌های منفرد دیگر نیز استفاده کرده است؛ از آن جمله است: داستان‌های «رزم بیژن و گرازان»، «بیژن

ع. _____ مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۷، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۴ (پیاپی ۲۵)

و منیژه»، «رزم رستم با اکوان دیو»، «رستم و سهراب» و بعضی دیگر از رزم‌های رستم. (همان: ۲۰۴) در مورد *خدای‌نامه* گفته شده است: «خدای‌نامه» تلفظ فارسی دری «خوی‌تای‌نامک» پهلوی است؛ این کتاب سرگذشت شاهان باستانی ایران است، بدان‌گونه که در ذهن و ضمیر دبیران و موبدان اواخر عهد ساسانی به جای مانده بوده است. *خدای‌نامک*، بیانگر سرگذشت دوره‌ای از تاریخ ایران است که به فراموشی سپرده شده بود. (مازرولف، ۱۳۸۰: ۱۶)

«نولدکه» عقیده دارد که مأخذ فردوسی در تدوین *شاهنامه*، ترجمه‌ی مشهور *خدای‌نامه* بوده است که به زبان فارسی درآمده بود. (نولدکه، ۱۳۳۷: ۸۵)

یکی دیگر از منابعی که روایت آن در *شاهنامه‌ی ابومنصوری* بوده، کتاب *کارنامه‌ی اردشیر بابکان* است که به احتمال زیاد، در سال ۶۰۰ میلادی و در آخر دوران ساسانی، نگاشته شده و ادوارد براون درباره‌ی استفاده‌ی با واسطه‌ی فردوسی از این کتاب تأکید دارد. (یکتایی، ۱۳۵۰: ۲۶۴) استاد صفا بر این باور است که اهمیت *کارنامه‌ی اردشیر* در آن است که مأخذ فصل بزرگی از *شاهنامه ابومنصوری*، یعنی مأخذ مهم فردوسی بوده است. (صفا، ۱۳۸۹: ۱۳۳)

«حسین کریمان» در کتاب *پژوهشی در شاهنامه*، معتقد است که فردوسی در سرودن *شاهنامه*، به جز منابع ایرانی، از منابع خارجی نیز استفاده کرده است؛ مانند «داستان اسکندر مقدونی» که از یونانی به سریانی و عربی و از آن‌جا به داستان‌های ایرانی راه یافته است. (کریمان، ۱۳۷۵: ۵۲)

به هر حال، بهره‌گیری استاد توس از منابع و داستان‌های منفرد گوناگون، گویا سبب شده است که موقعیت جغرافیایی یک مکان در داستان‌های مختلف *شاهنامه* در جاهای مختلف به صورت متفاوت به رشته‌ی نظم و روایت کشیده شود و این اختلاف منابع می‌تواند موجب گردد که هویت بعضی از مکان‌های *شاهنامه*، مبهم و تا حد زیادی ناشناخته بیان شود. «باری فردوسی، *شاهنامه* را به استناد منابع و اسناد و اتکا به روایات مضبوط و مرتبی که در اختیار داشت، بی‌کم و کاست و با رعایت همه‌ی شرایط امانت، به رشته‌ی نظم کشید.» (همان: ۵۳)

۳. ابهام زمانی و تأثیر آن بر ابهام مکانی در شاهنامه

زمان با مکان دارای پیوندی ناگسستنی است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان این دو را از یک‌دیگر جدا تصور کرد؛ چون همیشه تحقق زمان در مکان صورت می‌گیرد و حوادث و رویدادهایی که مبتنی بر زمان هستند، باید در جایی به وقوع بپیوندند که این «جا»، همان مکان است. «زمان و مکان در شاهنامه در بسیاری از موارد، مفهوم ترکیبی دارند و مجزا از هم نیستند. پنداری اصولاً در ذهن انسان‌های باستان، زمان این بعد چهارم ماده را در مکان سه بعدی تنیده‌اند و مفهوم جایگاهی (timplace) را که از سوی انیشتین کشف شده است، پیشینیان به شهود دریافته‌بودند. در زبان فارسی، واژه‌ی گاه، هم به معنی زمان است و هم مفهوم مکان را افاده می‌کند. پیداست این اشتراک در لفظ، زائیده‌ی پیوند معنایی این دو مفهوم در ذهن ایرانیان باستان بوده است و از آن‌جا میان این دو مفهوم، پیوند پدید آمده است که ظاهراً زمان از تغییر مکان خورشید در آسمان حاصل می‌آمده و خودبه‌خود مفهوم زمان، بی‌وجود مکان ممکن نبوده و از سوی دیگر، زمان متر مکان بوده است و می‌گفته‌اند از این‌جا تا آن‌جا یک هفته راه است.» (سرامی، ۱۳۸۳: ۸۸۵-۸۸۶)

«فدوی شکری» درباره‌ی پیوند زمان و مکان می‌نویسد: «مکان و زمان، لازم و ملزوم همدند، منطقاً در هر مورد با اشاره به دو مشخصه‌ی هم‌پایه - زمان و مکان^۰ همان‌طور که کولریج اشاره می‌کند، به لحاظ روان‌شناختی، پنداشتی که از زمان داریم، همواره با تصور مکان پیوند می‌خورد. اگر خوب دقت کنیم می‌بینیم که نمی‌توانیم به سهولت برهه‌ای خاص از هستی را مجسم کنیم مگر این‌که آن را در زمینه‌ی مکانیش قراردهیم» (شکری، ۱۳۸۶: ۲۴۲) و اگر این زمان که هم‌پایه با مکان است، در اسطوره و یا حماسه مبهم باشد به سبب پیوندی که با هم دارند، می‌تواند مکان داستانی یا واقعه‌ای را در هاله‌ای از ناشناختگی و ابهام فروبرد. «حسین رزمجو» در کتاب *قلمرو ادبیات حماسی ایران*، درباره‌ی ابهام زمان شاهنامه می‌نویسد: «از جمله ویژگی‌های بخش اسطوره‌ای شاهنامه، قرارگرفتن حوادث آن در هاله‌ای از ابهام زمانی است و دلیل آن، گذر قرن‌ها و گاهی هزاران سال از منشأ حادثه است؛ به طوری که این وقایع، کم‌کم رنگ واقعی خود را از دست می‌دهند و ضمن ممزوج شدن با عناصر تاریخی، جزئیات آن‌ها نیز به تدریج حذف می‌شود و تنها خودِ عمل که با شاخ و برگ‌های فراوانی که در

طی مسیر زمان به آن اضافه می‌گردد، به شکل مبهمی به نسل‌های بعد منتقل می‌شود.»
(رزمجو، ۱۳۸۷: ۴۳)

استاد صفا درباره‌ی زمان و مکان در *شاهنامه* و داستان‌های آن می‌گوید: «در *شاهنامه* مانند سایر حماسه‌های طبیعی و ملی، زمان و مکان را ارج و بهایی نیست. تور در شال شرق ایران (کشور ترکستان) و سلم در شمال غرب (کشور روم)، سلطنت می‌کنند و میان آن‌ها کشور ایران، فاصله است؛ اما این دو آزادانه با یک‌دیگر ارتباط دارند و از ملاقات هم برخوردارند. در این جا فاصله‌ی مکانی، فراموش شده است؛ زیرا می‌بایست دو دشمن ایران که روحاً نزدیکند، جسماً نیز نزدیک و همسخن باشند.» (صفا، ۱۳۸۹: ۲۴۰) شاعر برای این که سلم و تور را هم‌سخن نشان دهد، هر زمان که احساس کند این دو شخصیت به همفکری و رای‌زدن با هم نیاز دارند، آن‌ها را در اندک زمانی در کنار هم می‌نشانند و به تبع این زمان اندک و طرفه‌العین، ناخواسته کشور ایران - که حدّ فاصل سلم و تور است - نادیده انگاشته می‌شود؛ چنان‌که به نظر می‌رسد سرزمین ایران، وسعتی به پهنای یک رفت و برگشت ساده بین دو پادشاه دارد؛ این نامفهومی مکانی، ناشی از رنگ‌باختگی زمان در دیدار دو پادشاه است. این دو پادشاه که صدها کیلومتر با هم فاصله‌ی مکانی دارند، به وسیله‌ی نامه یا پیام در مورد موضوعی به بحث و جدل می‌پردازند؛ این گفت‌وگوهای دوجانبه که با خلاصه یا عدم اشاره به زمان پیموده شده صورت می‌گیرد، به شکلی است که گویی دو پادشاه در دو اتاق مجاور نشسته و گفت‌وگو می‌کنند. یا طریقی که رستم برای رفتن به مازندران انتخاب کرده است؛ چهارده روزه راه است؛ اما چنان‌که زال می‌گوید: طی کردن راه دیگر که امن و امان است، شش ماه طول می‌کشد. این ابهام و روشن نبودن فاصله‌ی زمانی که اختلافی فاحش‌دارد، موجب ناشناختگی و مبهم بودن جایگاه و موقعیت مکانی مازندران می‌گردد.

نمونه‌ای دیگر از تأثیر‌گذاری ابهام زمان بر ناشناختگی مکان را در «داستان هفت‌خوان اسفندیار» می‌توان مشاهده کرد. در آن جا گرگسار از سه راه، سخن به میان می‌آورد که اسفندیار می‌تواند یکی از آن‌ها را برای رفتن به روین دژ برگزیند. طی کردن راه اوّلی، سه ماه؛ راه دوم، دو ماه و سدیگر، یک هفته طول می‌کشد. «توجیه این تفاوت‌های عظیم در اندازه‌های این سه راه دشوار می‌نماید و نمودار آن است که زمان

را چندان ارجی در روند رویدادها نیست.» (سّرامی، ۱۳۸۳: ۸۹۰) فردوسی در شاهنامه آورده است:

سه راه است زیدر بدان شارستان	که ارجاسپ خواندش پیکارستان
یکی در سه ماه و یکی در دو ماه	گر ایدون خورش تنگ باشد به راه
گیا هست و آبشخور چارپای	فرود آمدن را نیابی تو جای
سه دیگر ببرد به یک هفته راه	به هشتم به رویین دژ آید سپاه

(فردوسی ۱۳۷۳، ج ۶: ۱۶۸)

این رازناکی و بی‌وضوحی زمان، بر تشخیص درست موقعیت جغرافیایی بعضی از مکان‌های شاهنامه از جمله رویین دژ نام‌برده در این ابیات، تأثیر منفی گذاشته است. نمونه‌هایی از این نوع، ابهام مکانی در شاهنامه را در پی داشته است.

۴. ناشناختگی مرزهای جغرافیایی شاهنامه

در طول تاریخ، مرزهای سیاسی ایران، بنا به علل سیاسی و بدان سبب که گاهی برخی از ممالک و اراضی به تصرف ایران درمی‌آمد و یا برعکس، در بعضی از موارد از حیطه‌ی تسلط ایرن خارج می‌شد، همواره متغیر بوده است. با بررسی مرزهای ایران در ادوار مختلف تاریخ، ملاحظه می‌شود که وسعت و مرزهای این کشور از اواسط قرن ششم پیش از میلاد، یعنی از زمان حکومت مادها - که اوّلین سلسله‌ی آریایی را در ایران تشکیل دادند - تا حدود یک قرن پیش، دایم در تغییر و تحوّل بوده است. این تغییر مرزها سبب شده است که بعضی از مکان‌های شاهنامه در دوره‌های سه‌گانه‌ی این اثر، گاه جزوی از ایران و گاه در تصرف و تسلط بیگانگان باشد و بخشی از کشور توران و یا روم محسوب شود. حوادث شاهنامه که وسعت قلمرو و حدود مرزهای ایران را در دوره‌های مختلف تاریخی نشان می‌دهد، نشأت گرفته از وسعت مرزهای ایران در منابع مختلف شاهنامه، از جمله خدای نامک‌های دوره‌ی ساسانی است. برای نشان دادن بی‌ثباتی مرزهای ایران، کافی است به حدود و ثغور کشور در دو دوره‌ی اشکانی و ساسانی، اشاره شود. مؤلف کتاب جغرافیای مفصل ایران، قلمرو ایران دوره‌ی اشکانی را چنین توصیف می‌کند: «قلمرو ایران در دوره‌ی اشکانیان (۲۵۶ ق.م - ۲۲۴ م) به علت درگیری با روم

شرقی تا حدودی کاهش یافته است؛ در شمال شرقی، مقداری از اراضی از دست رفته؛ مرزهای ایران تا رودخانه‌ی جیحون و خوارزم، محدود گردید. در غرب، فقط تا رود فرات در زیر تسلط اشکانیان قرارداشت و حد شرقی از رود سند، تجاوز نکرد.» (بدیعی، ۱۳۶۲: ۲۱) وی همچنین حدود ایران در دوره‌ی ساسانی را این‌چنین مجسم می‌کند: «در هیچ دوره‌ای مرزهای سیاسی ایران مانند دوره‌ی ساسانیان (۲۲۴ م تا ۶۵۲ م) به حالت طبیعی خود نبوده است. رود جیحون، مرز شمال شرقی ایران را تشکیل می‌داد؛ در مشرق، مرزهای ایران بخش عمده‌ای از پاکستان کنونی و رنج و بلوچستان را در بر می‌گرفت؛ حد شمال غربی، تا ارمنستان و کوه‌های قفقاز محدود بود؛ حد غربی ایران را رود فرات و قسمتی از خاک سوریه‌ی کنونی تشکیل می‌داد؛ در جنوب بحرین و سواحل جنوبی، خلیج فارس در قلمرو ایران قرارداشته است. قسطنطنیه در دوران خسرو پرویز ساسانی و یمن در دوران انوشیروان، جزوی از خاک ایران بوده‌اند.» (همان: ۲۰)

در شاهنامه، مرزهای ایران و توران بارها مورد تعرض و دست‌اندازی دو کشور قرارمی‌گیرند و شهرهای مرزی و گاهی تا شهرهای مرکز پادشاهی قلمرو ایران و یا توران، به تصرف دشمن درمی‌آیند. بهترین و شاخص‌ترین نمود پس‌گرفتن و سپس دادن شهرهای تصرف شده به وسیله‌ی یک کشور را در «داستان دوازده‌رخ» می‌توان مشاهده کرد. در دوران پادشاهی کی‌خسرو، سپاهیان ایران آماده‌ی جنگ با توران‌زمین می‌شوند؛ «پیران»، وزیر خردمند افراسیاب، به چاره‌جویی برمی‌خیزد و نامه‌ای به گودرز، پهلوان ایرانی، می‌فرستد بدین مضمون که اگر تو پهلوان و خردمند هستی، سعی کن کی‌خسرو را از این جنگ برحذراری؛ در آن‌صورت، ما سرزمین‌ها و شهرهای ایران را که در زمان منوچهر، جزو ایران زمین به شمار می‌آمدند و اکنون در تصرف تورانیان هستند، به ایران پس می‌دهیم و آن‌گاه شهرها را یک‌یک برمی‌شمارد:

بگو تا من اکنون هم اندر شتاب	نوندی فرستم به افراسیاب
بدان تا بفرمایدم تا زمین	بخشیم و پس درنوردیم کین
چنان چون به گاه منوچهرشاه	به بخشش همی‌داشت گیتی نگاه
هر آن شهر کز مرز ایران نهی	بگو تا کنیم آن زترکان تهی

وزآبادو ویران و هر بوم و بر
 از ایران به‌کوه اندرآید نخست
 دگر پنجه‌ی‌ر و در بامیان
 دگر گوزگانان فرخنده‌جای
 دگر مولیان تا در بدخشان
 فروتر دگر دشت آموی و زم
 چه شگنان و وز ترمذ ویسه گرد
 همین دون برو تا در سند نیز
 وز آن‌سوکه شد رستم گردسوز
 ز کوه و ز هامون بخوانم سپاه
 بپردازم این تا در هندوان
 ز کشمیر و ز کابل و قندهار
 وز آن‌سوکه لهراسپ شد جنگ‌جوی
 از این مرزپیوسته تا کوه قاف
 که فرمود کی‌خسرو دادگر
 در غرچگان از بر بوم بست
 سر مرز ایران و جای کیان
 نهاده‌ست نامش جهان کدخدای
 همین است‌ازین پادشاهی نشان
 که باشهر ختلان برآید برم
 بخاراو شهری که هستش بگرد
 نجوید کس آن پادشاهی بنیز
 سپارم بدو کشور نیمروز
 سوی باختر برگشاییم راه
 نداریم تاریک‌ازاین پس روان
 شما را بود آن‌همه زین شمار
 الانان و غر درسپارم بدوی
 به خسرو سپاریم بی‌جنگ و لاف
 (فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲: ۷۲-۷۳)

این تغییر مرزها و تصرف شهرهای مرزی، سبب نوعی ابهام مکانی در بعضی از داستان‌های شاهنامه شده است. در همین ابیات، از زبان پیران آمده است که کشور نیمروز را به رستم وامی‌گذارم که این اشاره، به نوعی سبب مبهم بودن حاکمیت نیمروز می‌شود؛ زیرا در هیچ داستانی از شاهنامه ذکر نشده است که نیمروز تحت تسلط تورانیان واقع شده باشد.

در ابیات یادشده، این‌که آیا ما باید شهرهای نام برده را جزو خاک توران به حساب آوریم یا جزوی جداشده از پیکره‌ی سرزمین ایران، به‌درستی معلوم نیست و همین موضوع، خود می‌تواند دلیلی بر ابهام مکان‌های شاهنامه باشد.

۵. همسان نبودن نام مکان‌های شاهنامه با نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی

برخی از نام‌هایی که در شاهنامه آمده، با آنچه در نوشته‌های تاریخی، جغرافیایی و متون پهلوی و اوستایی آمده است، همانند نیستند و این خود عاملی است برای وجود نوعی

ابهام و سردرگمی در یافتن موقعیت دقیق جغرافیایی بعضی از مکان‌های شاهنامه؛ برای مثال: «هروم» شاهنامه در برخی از نوشته‌ها به گونه‌ی «سئیریمه» یا همان «روم» نیز آمده است؛ چنان‌که مهرداد بهار، نام هروم (Horom) را پهلوی «روم» می‌داند و بر این اعتقاد است که این نام در ادبیات پهلوی، جانشین (Sairima) اوستایی شده است. بعدها در دوره‌ی اشکانی، از آن‌جا که ایرانیان امپراتوری روم را (Harom) می‌خواندند، «سئیریمه» ی اوستایی با آن تطبیق داده شد و آسیای صغیر و سوریه در نوشته‌های ساسانی و اسلامی بدین نام خوانده شدند. (بهار، ۱۳۸۱: ۱۸۲)

یا نام «پنج‌هیر» شاهنامه در پاره‌ای از نوشته‌ها به گونه‌ی «پنجشیر» آمده است. «لسترنج»، شرق‌شناس انگلیسی، با استناد به منابع شرقی، رودخانه‌ی کابل را که یکی از شعبه‌های رودخانه‌ی «مهران» است، معدن معروف نقره می‌داند که اعراب، آن محل را «پنج‌هیر» (به زبان اهل محل یعنی پنج‌کوه) می‌نامیدند که از آن کوه‌ها، نقره‌ی فراوان به دست می‌آمد و امروزه به «دره‌ی پنج‌شیر» در افغانستان معروف است. (لسترنج، ۱۳۶۴: ۳۷۵) یا «دژ قالینوس» شاهنامه همان «کالینیکوس» (callinicus) رومیان است. (شهیدی مازندرانی، ۱۳۷۷: هفده) به هر حال، به نظر می‌رسد این یک‌سان نبودن نام یک مکان در نوشته‌های مختلف، سبب نوعی سردرگمی و ابهام برای یافتن جایگاه آن مکان شده است.

۶. جابه‌جایی احتمالی ابیات در شاهنامه

یکی دیگر از دلایل ابهام مکانی در شاهنامه، جابه‌جایی بعضی از ابیات آن است. در داستان پادشاهی اردشیر بابکان، وی می‌گوید که شش شارستان را بنا نهاده است:

به گیتی مرا شارستان است شش	هوا خوش گساروبه زیر آب خوش
یکی خواندم خرّه‌ی اردشیر	هوا خوش گوار و به جوی آب شیر
کزو تازه شد کشور خوزیان	پر از مردم و آب و سود و زیان
دگر شارستان گندشاپور نام	که موبد از آن شهر شد شادکام

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۶: ۱۹۱)

در بیت ۶۳۶، آن‌جا که گفته شده است «کزو تازه شد کشور خوزیان»، ضمیر «او» به «خوره‌ی اردشیر» در بیت قبل آن برمی‌گردد که به نظر می‌رسد چون خوره‌ی اردشیر در

فارس واقع شده است و - تا جایی که نگارنده بررسی کرده است - در هیچ کدام از دوره‌های تاریخی، فارس و خوره‌ی اردشیر، زیرمجموعه‌ی خوزیان (خوزستان) نبوده است، نگارنده بر این باور است که جای ابیات ۶۳۶ و ۶۳۷ جا به جا شده و متن باید چنین اصلاح شود:

۶۳۵- یکی خواندم خوره‌ی اردشیر	که گردد ز بادش جوانمرد پیر
۶۳۶- دگر شارستان گندشاپورنام	که موبد از آن شهر شد شادکام
۶۳۷- کرو تازه شد کشور خوزیان	پر از مردم و آب و سود و زیان

در این صورت، ضمیر «او» در بیت ۶۳۷، به «گندشاپور» در بیت قبل از آن برمی‌گردد که با بنیاد نهادن این شهر، کشور و ایالت خوزیان (خوزستان) تازه می‌گردد. در کتب تاریخی و جغرافیایی نیز «جندی‌شاپور»، شهری از شهرهای خوزستان نام برده شده است که مرکز بزرگ علمی جندی‌شاپور در آن قرار داشته و دانشگاه جندی‌شاپور اهواز، به یادبود آن مرکز علمی بنا نهاده شده است.

۷. از بین رفتن و ناشناختگی بعضی از شهرها و مکان‌ها در طول زمان

یکی دیگر از علل ابهام مکان در شاهنامه، از بین رفتن برخی از شهرها در طول زمان است. با بررسی شهرها و مکان‌های موجود در شاهنامه، می‌توان به این نتیجه رسید که بعضی از مکان‌ها و شهرهای ذکر شده به مرور زمان از بین رفته‌اند یا محل جغرافیایی آن‌ها نامشخص است و با زوال آن‌ها، یافتن جایگاه جغرافیایی آن‌ها غیرممکن است یا با دشواری همراه گردیده است. این نابودی شهرها به رازآلودگی و مبهم بودن مکان‌های مذکور در شاهنامه دامن می‌زند و یافتن موقعیت جنگ‌ها، بزم‌ها، لشکرکشی‌ها و ... را با مشکل مواجه می‌کند که در ادامه به چند نمونه اشاره می‌شود.

شهر «سمنگان» که فردوسی در داستان «رستم و سهراب» و «جنگ بزرگ» بدان اشاره می‌کند، در خراسان قدیم قرار داشت که اکنون از بین رفته است و نمی‌توان درباره‌ی موقعیت جغرافیایی آن اظهار نظر کرد. به گفته‌ی صاحب‌البدان، سمنگان شهری از ولایت بلخ خراسان و از منبرهای بلخ است. (ابن ابی‌یعقوب، ۱۳۵۶: ۶۴)

مؤلف ناشناخته‌ی *حدودالعالم* نیز می‌نویسد: «شهری است از نواحی خراسان، اندر کوه‌ها نهاده و آن‌جا کوه‌هاست از سنگ سپید چون رخام و اندروی آخر اسبان و خانه‌های کنده است.» (حدودالعالم، ۱۳۶۲: ۱۰۰) یا شهر «کجاران» *شاهنامه* که در قسمت اشکانیان بدان اشاره شده، ظاهراً نام شهری در ساحل دریایی پارس بوده است:

به شهر کجاران به دریای پارس چو گوید ز بالا و پهنای پارس
(فردوسی ۱۳۷۳، ج ۶: ۱۷۰)

همان‌گونه که گفته شد، امروزه از این شهر اثری باقی نمانده است.

بعضی از مکان‌های موجود در *شاهنامه* از نظر محلّ جغرافیایی نامشخص هستند و به درستی معلوم نیست که در کجا قرار داشته‌اند؛ از جمله می‌توان به این مکان‌ها اشاره کرد: «مای» و «مرغ» که ظاهراً شهرهایی از توران‌زمین و در کنار رود «برک» بوده‌اند و در «داستان کسری انوشیروان» بدان‌ها اشاره شده است:

چو بگذشت خاقان به رود برک تو گفتی همی تیغ بارد فلک
سپاه انجمن کرد بر مای و مرغ سیه گشت خورشید چون پَر چرغ
(همان، ج ۷: ۲۳۸)

از دیگر مکان‌های نامشخص می‌توان به «وهر» اشاره کرد که نام ولایتی است از همسایگان توران‌زمین که مکان آن معلوم نیست؛ سرزمینی که «کوس‌گوش» منسوب بدان جاست:

مرا کوس‌گوش است نام ای دلیر پدر بوسپاسست پیری چوشیر
من از وهر با این سپاه آمدم سپاهی بدین رزمگاه آمدم
(همان، ج ۳: ۲۰۲)

می‌توان به مکان‌های نامشخص دیگری مانند «شهر بیداد»، «ایتاش»، «نوشاذر» و «نوشاد» و... اشاره کرد که شهر «بیداد» در *شاهنامه* در نزدیکی سند واقع است:

وز آن جایگه لشکر اندرکشید به یک منزلی بر یکی شهر دید
کجا نام آن شهر بیداد بود دژی بود کز مردم آباد بود
(همان: ۲۵۵)

چنین است «زرنوش» که «دارای داراب» آن را بنیاد نهاد و در ناحیه‌ی اهواز قرار داشته است:

یکی شارستان کرد زرنوش نام به اهواز گشتند ازو شادکام
(همان، ج ۵: ۵۳۱)

و یا «نوشاذر» در پادشاهی گشتاسب، ظاهراً شهری از ایران‌زمین است که موقعیت جغرافیایی آن ناشناخته باقی مانده است:

وز آن‌جا به نوشآذر اندرشدند رد و هیربد را به هم برزدند
ز خونشان فروزنده آذر بمرد چنین کار را خوار نتوان شمرد
(همان: ۱۸۴)

و شهر «ایتاش»، ظاهراً از شهرهای ترکستان و توران‌زمین است و در جوار «خلخ» قرار دارد؛ اما موقعیت مکانی آن در پرده‌ای از ابهام و ناشناختگی مانده است. در شاهنامه گشتاسب به بستور خطاب می‌کند:

بفرمود و گفت ای گو رزمساز یکی بر پی شاه توران بتاز
به ایتاش و خلخستان برگذر بکش هرکه یابی به کین پدر
(همان: ۸۰۴)

۸. تصحیف نام برخی از مکان‌ها

یکی دیگر از عواملی که می‌تواند در ابهام مکانی شاهنامه بسیار مؤثر باشد، تصحیف نام برخی از مکان‌ها در حماسه‌ی فردوسی است. در شاهنامه با نام برخی از مکان‌ها مواجه می‌شویم که با تصحیف ادبی همراه شده‌اند؛ مثل «ویسه‌گرد» که در منابع تاریخی و جغرافیایی به صورت «ویشگرد» یا «واشگرد» آمده است. این نام - تا جایی که نگارنده بررسی کرده است - در هیچ‌کدام از کتاب‌های جغرافیایی و تاریخی ذکر نشده است. در کتاب *حدودالعالم* از شهری به نام «ویشگرد» نام برده شده است که با توجه به موقعیت مکانی و جغرافیایی شهر مذکور و «ویسه‌گرد» شاهنامه، می‌توان گفت این نام تصحیف شده‌ی «ویسه‌گرد» است. با توجه به آن‌که این نام در حاشیه‌ی کتاب *حدودالعالم* (چاپ شده به کوشش منوچهر ستوده) با قلمی غیر از قلم متن، به گونه‌ی «وی‌شکرد» اضافه شده است، ظن نگارنده را به یقین تبدیل می‌کند که این مکان همان ویسه‌گرد شاهنامه است.

مؤلف ناشناس *حدودالعالم*، درباره‌ی موقعیت مکانی آن می‌نویسد: «ویشگرد شهری است استوار اندر میان کوه و صحرا نهاده، بر حدّ میان چغانیان و ختلان و اندروی دایم باد آید» (*حدودالعالم*، ۱۳۶۲: ۱۱۰) و براساس کتب جغرافیایی، چغانیان و ختلان و ترمذ، جزو شهرهای بلاد ماوراءالنهر محسوب می‌شدند (ر.ک: لسترنج، ۱۳۶۴: ۴۶۱) و در *شاهنامه* ویسه‌گرد همراه با «ترمذ» ذکر شده است؛ از این رو می‌توان دریافت که «ویشگرد» و «ویسه‌گرد» یک شهر محسوب می‌شوند.

نام ویشگرد در زمان‌های متأخرتر از تالیف *حدودالعالم*، مبدل به «واشگرد» یا «واشگرد» شده که شهری از نواحی ماوراءالنهر، در کنار شهر ترمذ است. فردوسی در *شاهنامه* در پادشاهی هرمز از ویسه‌گرد یاد می‌کند:

فغانی بدو گفت کاری رواست	جهاندار هم برپدر پادشاست
به پیمان سپارم سپاهی تو را	نمایم سوی داد راهی تو را
که باشد مرا ترمذو ویسه‌گرد	که خود عهد این دارم از یزدگرد
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۷: ۱۰)	

گفتنی است که «فغانی» در این بیت، نام شاه چغانیان است و بر پایه‌ی آنچه نوشته‌آمد، می‌توان نتیجه گرفت که ویسه‌گرد *شاهنامه* همان ویشگرد یا واشگرد است و به این ترتیب، موقعیت مکانی این دو با هم قابل تطبیق است.

همچنین می‌توان به شهر «لاون» اشاره کرد که ظاهراً تصحیف «لاوکند» منابع تاریخی است. بر اساس پژوهش نگارندگان، این نام در هیچ‌یک از کتب جغرافیایی و تاریخی متقدم و متأخر، ذکر نشده است. در کتاب *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، از شهری به نام «لاوکند» نام برده شده؛ نگارندگان بر این باورند که با توجه به شواهد *شاهنامه* و مکان جغرافیایی «لاوکند»، می‌توان این اسم را تصحیف شده‌ی نام «لاون» انگاشت.

در کتاب ذکر شده، «لاوکند» از شهرهای «ختل» است که مکانی بین «وخشاب» و جیحون است. اسم ختل به‌طور کلی بر همه‌ی بلاد کفر که در سمت خاور و شمال واقع بودند، اطلاق می‌شد. (لسترنج، ۱۳۶۴: ۴۶۶) پس می‌توان گفت «لاون» یا «لاوکند» در سرحد خراسان و در سرزمین توران، در کنار رودخانه‌ی جیحون بوده است.

در شاهنامه در دوره‌ی پادشاهی کی خسرو، پس از رویداد کلات فرود، در جنگ دوازده رخ و جنگ بزرگ کی خسرو با افراسیاب، از رزم پشن یا لاون یاد شده است؛ ولی فردوسی به موقعیت جغرافیایی آن اشاره‌ای نکرده تا همچنان محل آن در پرده‌ای از ابهام باقی بماند:

کنون تا بیامد به جنگ پشن از آن کشتن و رزمگاه گشن
به لاون که چندان پسر کشته دید سر بخت ایرانیان گشته دید
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۴: ۲۶)

۹. مکان‌های نمادین

در شاهنامه بعضی از مکان‌ها، مکان‌هایی نمادین هستند که در هاله‌ای از رازناکی و ابهام فرورفته‌اند. مکان‌هایی که می‌توانند نماد زندگی، مرگ و یا حتی جایگاهی دست‌نیافتنی به شمار آیند. در ادامه به نمونه‌هایی از این دست مکان‌ها اشاره می‌شود.

کزازی، پژوهنده‌ی برجسته‌ی ادبیات حماسی، حماسه را زاده‌ی اسطوره می‌داند و درباره‌ی زمان و مکان در حماسه می‌نویسد: «حماسه‌هایی که پیشینه‌ی باستانی دارند و از درون اسطوره برآمده‌اند، در آن‌ها رویدادها و سرزمین‌ها نمادین شده‌اند؛ از این روی، در آنان، زمان و مکان رنگ باخته یا به یک‌بارگی فراموش شده است و به‌آسانی نمی‌توان در چنین حماسه‌ای زمان و جایگاه پدیده‌های اسطوره‌ای و حماسی را نشان داد یا چهره‌های نمادین و پهلوانان شگفت‌آور حماسی را به بنیاد و خاستگاه تاریخیشان بازپس برد و آنان را در تاریخ بازیافت.» (کزازی، ۱۳۷۲: ۱۹۱)

از جمله مکان‌های نمادین در شاهنامه می‌توان به «چشمه‌ی حیوان» اشاره کرد؛ چشمه‌ای که راز زندگی در آن نهان است و با نوشیدن قطره‌ای از این آب، می‌توان به انوشکی و جاودانی دست پیدا کرد؛ این چشمه چنان رازآلود است که حتی در جغرافیای اساطیری شاهنامه، نمی‌توان از جایگاه و مکان آن نشانه‌ای به دست آورد و یا به جهت جغرافیایی آن اشاره‌ای کرد. اسکندر در پادشاهی خود، قصد رسیدن به بی‌مرگی را در اندیشه می‌پروراند؛ اما ناکام می‌ماند. حکیم توس رازآلودی این چشمه را چنین به تصویر می‌کشد:

بپرسید هرچیز و دریا بدید وز آن روی لشکر به مغرب کشید

یکی شارستان پیشش آمد بزرگ
همه روی سرخ و همه موی زرد
یکی آبگیر است ز آن روی شهر
پس چشمه در تیره گردد جهان
وز آن جای تاریک چندان سخن
فرود آمد و بامداد پگاه
که دهقان ورا نام حیوان نهاد
بدو اندرون مردمانی سترگ
همه درخور جنگ روز نبرد...
کز آن آب کس را ندیدیم بهر
شود آشکارای گیتی نهان
شنیدم که هرگز نیاید به بن...
به نزدیک آن چشمه شد بی سپاه
چو از بخشش پهلوان کرد یاد
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۶: ۹۱-۹۲)

از دیگر مکان‌های نمادین می‌توان به «چشمه‌ی سو» اشاره کرد که بر خلاف چشمه‌ی حیوان که آب بی‌مرگی می‌دهد، چشمه‌ی سو آب مرگ می‌چشانند. در پادشاهی یزدگرد هنگامی که وی از ستاره‌شناسان می‌خواهد تا ببینند زمان و مکان مرگ او کجا و کی اتفاق می‌افتد، پاسخ می‌گویند:

چو بخت شهنشاه بدرود شود
فراز آورد لشکر و بوق و کوس
بر آن جایگه بر بود هوش اوی
از ایدر سوی چشمه‌ی سو شود
به شادی نظاره شود سوی طوس
چنین روز بگذشت بر گوش اوی
(همان: ۳۸۵-۳۸۶)

هرچند مکان این چشمه در خراسان ذکر شده است، موقعیت دقیق آن مشخص نیست. در بندهشن درباره‌ی چگونگی دریاچه‌ها، از «سو» به گونه‌ی «دریاچه‌ی سویر» نام برده شده که در «ابرشهر» (نیشابور) بر سر کوه توس است و اعتقاد بر این است که نیک‌خواهی و بهی، برکت و رادی، از او آفریده شده است. (دادگی، ۱۳۶۹: ۷۷)
ابوریحان نیز در آثار الباقیه، جایگاه این دریاچه را ابرشهر توس بر سر کوه دانسته و از آن به نام «سبزود» یا «رودسبز» یاد کرده است. (بیرونی، ۱۳۵۲: ۳۵۴)

۱۰. دگرگونی در هویت قلمروهای حکومتی در بخش‌های سه‌گانه‌ی شاهنامه

در شاهنامه مکان‌هایی هستند که در دوره‌ی اساطیری، یگانه و یک قلمرو به حساب آمده‌اند؛ ولی در دوره‌ی پهلوانی و یا تاریخی، این سرزمین‌ها از هم جدا شده‌اند و هرکدام محدوده‌ای مستقل را شامل گردیده‌اند و یا حتی در دوره‌ی پهلوانی و تاریخی،

به دشمنان هم تبدیل شده‌اند؛ برای نمونه می‌توان به چین و توران اشاره کرد که در دوران اساطیری شاهنامه، یگانه به نظر می‌رسند، ولی در دوران پهلوانی، «متحد» به شمار می‌روند. سلم در نامه‌ای که به تور، برادر خود، می‌نویسد، ضمن این‌که او را شاهنشاه ترکان و چین می‌خواند، از تصمیم پدر مبنی بر این‌که فرمانروایی ایران و یمن را به ایرج داده است، شکایت می‌کند:

به دل پر زکین شد به رخ پر ز چین	فرسته فرستاد زی شاه چین
فرستاد نژد برادر پیام	که جاوید زی خرم و شادکام
بدان ای شهنشاه ترکان و چین	گسسته دل روشن از به‌گزین...
سزد گر بمانیم هردو دژم	کزین سان پدر کرد بر ما ستم
چو ایران و دشت یلان و یمن	به ایرج دهد روم و خاور به من
سپارد تو را مرز ترکان و چین	که از تو سپهدار ایران زمین
بدین بخشش اندر مرا پای نیست	به مغز پدر اندرون رای نیست

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۱: ۱۰۸)

در دوران پهلوانی با چین مستقل و صاحب قدرتی روبه‌رو می‌شویم که جدا از قدرت‌های تورانی است و فرمانروایان آن را «خاقان» و «فغفور» می‌خوانند:

برفتند فغفور و خاقان چین	بر شاه با پوزش و آفرین
--------------------------	------------------------

(همان، ج ۴: ۲۴۵)

یا این‌که این متحدان در «جنگ بزرگ کیخسرو با افراسیاب» از هم می‌پاشند و زنجیر اتحاد آن‌ها از هم گسسته می‌شود و بدتر از آن، به دشمنان هم تبدیل می‌گردند:

نباید که نزد تو افراسیاب	بیاید شب تیره هنگام خواب
فرستاده برگشت و آمد چو باد	به فغفور یک‌سر پیامش بداد
چو بشیند فغفور هنگام خواب	فرستاد کس نزد افراسیاب
که از مرز چین و ختن دور باش	ز بد کردن خویش رنجور باش

(همان: ۲۷۹)

از نمونه‌های دیگر این نوع تغییر در شاهنامه می‌توان به یکی بودن ایران و یمن و دشت یلان در دوره‌ی اسطوره‌ای و اتحاد این قلمروها در دوره‌ی پهلوانی و دشمنی آنان در دوره‌ی تاریخی اشاره کرد.

درباره‌ی این نوع ابهام مکانی در شاهنامه می‌توان به گفته‌ی صاحب *حدودالعالم* اشاره نمود که فغفور چین را از اولاد فریدون، یعنی تور، به شمار می‌آورد. (*حدودالعالم*، ۱۳۶۲: ۱۷۹) رستگار فسایی بر این باور است که گفته‌ی *حدودالعالم* یادآور درآمیختگی قلمروهای تورانی و چینی و شخصیت‌های توران‌زمین با چینیان است و از تضاد روایات و عدم شناخت صحیح از جغرافیای جهان باستان در مشرق‌زمین حکایت دارد. (رستگار فسایی، ۱۳۸۱: ۳۹۲)

این تضاد روایات و فقدان آگاهی از جغرافیای باستان سبب شده است که نوعی ابهام و رازناکی بر بعضی از مکان‌های شاهنامه پرده افکند و باعث شود که موقعیت درست این اماکن ناشناخته و مبهم باقی بماند.

۱۱. نتیجه‌گیری

از مجموع بررسی‌های موجود در این مقاله در زمینه‌ی علل وجود ابهام مکان در شاهنامه‌ی فردوسی می‌توان گفت که عواملی چون: تنوع منابع شاهنامه؛ همراهی و پیوستگی ابهام مکانی با ابهام زمانی در آثار حماسی، به‌ویژه در سروده‌ی استاد توس؛ ناشناختگی مرزهای جغرافیایی به دلیل تعلق روایات شاهنامه به گذشته‌های دور؛ عدم همسانی نام مکان‌های شاهنامه با نوشته‌های تاریخی و جغرافیایی؛ امکان جابه‌جایی برخی از ابیات شاهنامه در نسخه‌پردازی و ایجاد دگرگونی در آن‌ها و نیز نابودی برخی از شهرها در طول زمان، از جمله عواملی هستند که ابهام مکان را در شاهنامه به‌عنوان یک اثر حماسی، موجب شده‌اند. البته عوامل دیگری چون: نامشخص بودن محل جغرافیایی برخی از مکان‌ها؛ تصحیف نام برخی از مکان‌های شاهنامه براساس آنچه در متون جغرافیایی کهن آمده‌است، همچنین وجود مکان‌های نمادین در شاهنامه که از ویژگی‌های آثار حماسی محسوب می‌شود و نیز دگرگونیدر هویت قلمروهای حکومتی در بخش‌های سه‌گانه‌ی شاهنامه (اساطیری، پهلوانی و تاریخی) را می‌توان از عوامل اثربخش دیگر در ایجاد ابهام مکانی در شاهنامه برشمرد. گفتنی است که این مؤلفه‌ها کم و بیش در سایر آثار حماسی نیز باعث ابهام مکان شده‌است.

فهرست منابع

- ابن ابی‌یعقوب، احمد. [ابن واضح یعقوبی]. (۲۵۳۶). *البلدان*. ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ایرانی، ناصر. (۱۳۸۰). *هنر رمان*. تهران: آبانگاہ.
- بدیعی، ربیع. (۱۳۶۲). *جغرافیای مفصل ایران*. ۳ ج، تهران: اقبال.
- بهار، مهرداد. (۱۳۸۱). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: آگاه.
- بیرونی، ابوریحان. (۱۳۵۲). *آثار الباقیه*. ترجمه‌ی اکبر داناسرشت، تهران: ابن سینا.
- حدودالعالم. (۱۳۶۲). به کوشش منوچهر ستوده، تهران: طهوری.
- دادگی، فرنیخ. (۱۳۸۰). *بندهش*. ترجمه‌ی مهرداد بهار، تهران: توس.
- رزمجو، حسین. (۱۳۸۱). *قلمرو ادبیات حماسی ایران*. تهران: علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- رستگار فسایی، منصور. (۱۳۸۱). *فردوسی و هویت‌شناسی ایرانی*. تهران: طرح نو.
- سرامی، قدمعلی. (۱۳۸۳). *از رنگ گل تا رنج خار (شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه فردوسی)*. تهران: علمی و فرهنگی.
- شکری، فدوی. (۱۳۸۶). *واقع‌گرایی در ادبیات داستانی معاصر ایران «رمان»*. تهران: نگاه.
- شهیدی مازندرانی، حسین. (۱۳۷۷). *فرهنگ شاهنامه (نام‌کسان و جای‌ها)*. تهران: بلخ.
- صفا، ذبیح‌الله. (۱۳۸۹). *حماسه‌سرایی در ایران*. تهران: امیرکبیر.
- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۷۳). *شاهنامه*. ۸ جلد، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگاسلامی.
- قزوینی، میرزا محمدخان. (۱۳۳۲). *بیست مقاله قزوینی*. با مقدمه‌ی عباس اقبال، ۲ جلد، تهران: چاپخانه‌ی شرق.
- کزازی، میرجلالدین. (۱۳۷۲). *رؤیا، حماسه، اسطوره*. تهران: مرکز.
- کریمان، حسین. (۱۳۷۵). *پژوهشی در شاهنامه*. به کوشش علی میرانصاری، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
- لسترنج، گای. (۱۳۶۴). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*. ترجمه‌ی محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی.

۵۶ ————— مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) / سال ۷، شماره‌ی ۳، پاییز ۱۳۹۴ (پیاپی ۲۵)

مازرولف، اولریش. (۱۳۸۰). شاهنامه و هویت ایرانی. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

نولدکه، تئودور. (۱۳۳۷). حماسه ملی ایران. ترجمه بزرگ علوی، تهران: سپهر.
وامقی، ایرج. (۱۳۶۰). «چهار جهت اصلی در ایران باستان». چیستا، شهریور، شماره ۱، صص ۵۵-۶۴.

یکتایی، مجید. (۱۳۵۰). تاریخ‌شناسی، نقدی بر تاریخ و تاریخ‌نگاری. تهران: کاخ چاپ.

